کیهان

حجاب؛ تکلیف اجتماعی و از شعائر دینی

میثم شادپور



حکومت اسلامی موظف به حمایت از شریعت اسلامی و زمینه‌سازی فرهنگی مناسب برای تحقق مدینه فاضله است که در آن سعادت دنیا و آخرت با هم لحاظ شده است. [1] حضرت علی(ع) در عهدنامه‌اش به مالک اشتر، وظیفه والی بلاد اسلامی را جز این ندانسته که از فرایض الهی پیروی کند و سعادت افراد هم در همین است؛ چنان‌که شقاوت و تیره‌بختی مردم، در انکار و تبعیت‌نکردن از دستورهای خدا است. [2] بر این اساس، حکومت اسلامی در قانون‌گذاری و اجرای قانون، همیشه به شریعت و دستورهای خداوند نظر دارد و در احیای ارزش‌های الهی پیشگام است.

ازاین‌رو، این سؤال طرح می‌شود که چرا در مواجهه با نماز و حجاب، واکنش‌های متفاوتی از سوی حکومت اسلامی وجود دارد و مثلاً حجاب در عرصه عمومی الزامی می‌شود و با بی‌حجابی برخورد می‌شود، اما نماز در ادارات و دانشگاه‌ها و مدارس الزامی نیست و با ترک‌کننده نماز برخورد نمی‌شود.

با توجه به اینکه بی‌حجابی دارای نمود عینی در عرصه عمومی است و مستقیماً با جامعه ارتباط دارد، طبیعتاً مقابله با آن نیز نمود بیشتری می‌یابد و حکومت اسلامی حساسیت بیشتری از خود نشان خواهد داد؛ اما ترک نماز نمود قابل‌توجهی ندارد؛ خصوصاً اینکه نماز گزاردنِ زمان زیادی نمی‌خواهد و برای انجامش یک بازه زمانی نسبتاً زیاد در شبانه‌روز در نظر گرفته شده است و همواره می‌توان اِین احتمال را پیش کشید که این فرد نمازش را خوانده یا بعداً می‌خواند. به عبارت دیگر، حجاب داشتن و حفظ آن یک تکلیف اجتماعی است، در حالی که نماز گزاردن یک وظیفه فردی است که میان فرد و خدای او برقرار است.

نمود عینی حجاب در عرصه عمومی

همان‌طور که در شریعت اسلامی، نماز و روزه واجب شده، حد معینی از پوشش برای مردان و زنان نیز تعیین شده است؛ مثلاً زن باید موی سر و بدن، غیر از صورت و دست‌های خود را از مرد نامحرم بپوشاند. [3]

حکومت اسلامی موظف به احیای این امور و حمایت از آن‌ها است. این حمایت هم می‌تواند در قالب ایجاد زمینه برای گسترش شریعت در جامعه باشد و هم می‌تواند در قالب جلوگیری از ترک شریعت و تضعیف آن در جامعه باشد. در هر صورت، حکومت اسلامی هرگز نمی‌تواند نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات الهی در عرصه عمومی بی‌تفاوت باشد، خصوصاً در آنجا که تکالیف دارای ابعاد اجتماعی است، مانند پوشش اسلامی و حجاب. [4]

با توجه به اینکه بی‌حجابی دارای نمود عینی در عرصه عمومی است و مستقیماً با جامعه ارتباط دارد، طبیعتاً مقابله با آن نیز نمود بیشتری می‌یابد و حکومت اسلامی حساسیت بیشتری از خود نشان خواهد داد؛ اما ترک نماز نمود قابل‌توجهی ندارد؛ خصوصاً اینکه نماز گزاردن زمان زیادی نمی‌خواهد و برای انجامش یک بازه زمانی نسبتاً زیاد در شبانه‌روز در نظر گرفته شده است و همواره می‌توان این احتمال را پیش کشید که این فرد نمازش را خوانده یا بعداً می‌خواند. به عبارت دیگر، حجاب داشتن و حفظ آن یک تکلیف اجتماعی است، در حالی که نماز گزاردن یک وظیفه فردی است که میان فرد و خدای او برقرار است.

اما حمایت ایجابی دولت از نماز و حجاب مشترک است و حکومت اسلامی موظف به تقویت هر دو در میان مردم است و ازاین‌جهت، فرقی میان نماز و حجاب نیست.

حجاب، از شعائر دینی

در احکام اسلامی، تکلیفی وجود دارد که از آن با عنوان «وجوب تعظیم شعائر الهی» یاد می‌شود. توضیح مطلب آن است که برخی از امور در حکم نشانه و سمبلی برای یک حقیقت دینی هستند که می‌بایست احترام و عظمت شأن آن‌ها از سوی مسلمانان حفظ شود. تا حدودی شبیه سرود ملی و یا پرچم یک کشور که به جهت مناسبت و سمبلی که در ارتباط با آن کشور دارد، می‌بایست از سوی مردمان آن مورد تکریم و احترام واقع شود؛ و هتک پرچم به‌مثابه هتک خودِ آن کشور است.

ازاین‌رو، هتک حرمت این شعائر، هتک حرمت دین خدا و در نتیجه آن، هتک حرمت خدا را در پی دارد، ازاین‌رو، خداوند در قرآن کریم شعائر را به خود اضافه کرده و از واژه «شعائر الله» استفاده کرده و تعظیم و بزرگداشت آن را امری مطلوب و دارای رجحان و از صفات دل‌های باتقوا می‌داند: «وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ». [5]

از سوی دیگر، مسئله حجاب اسلامی، بی‌شک، یکی از نمادها و شعائر دین اسلام به‌حساب آمده و این نماد در تمام جهان، جایگاه و شأن زن مسلمان را فریاد می‌زند. طبعاً حکومت اسلامی که وظیفه حفظ واجبات و تعظیم شعائر اسلامی را دارد، باید حجاب را به‌عنوان شعار و نشانه جامعه اسلامی حفظ کرده و در الزام به آن کوتاهی نکند.

نظیر مسئله «حج» که بر اساس روایات اهل‌بیت(ع) «اگر مردمان حج را تعطیل کردند، بر امام واجب است که آنان را به گزاردن حج الزام کند، خواه بخواهند و خواه نخواهند، زیرا این خانه برای حج نهاده شده است.» [6]

از این‌رو، بر اساس همین وظیفه، حکومت اسلامی می‌تواند و بایستی مسلمانان و حتی غیرمسلمانانی را که موجبات وهن و خدشه در این امر را فراهم می‌آورند، ملزم به رعایت آن کند.

چون ترک حجاب به شکل علنی موجبات تضعیف این شعار اسلامی است، به همین جهت، مقابله با بی‌حجابی نمود بیشتری می‌یابد؛ اما ترک نماز چون چنین نمودی ندارد، مداخله دولت در آن زمینه نیز موضوعیت چندانی ندارد. بله، دولت موظف است که برای تقویت نماز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شعائر الهی، به تقنین و تصویب قوانین مخصوص بپردازد و از امکانات دولتی در این زمینه و سایر موارد مرتبط، از جمله تشویق مردم به اقامه این فریضه، استفاده کند؛ اما چون ترک نماز نمودی در عرصه عمومی ندارد، نحوه حمایت دولت از این شعار مهم اسلامی متفاوت است.

امر به معروف شامل حجاب هم می‌شود

یکی دیگر از مبانی شرعی در الزام به حجاب، مسئله امر به معروف و نهی از منکر است که از نظر قرآن کریم یک تکلیف عمومی بوده [7] و با توجه به اطلاق نصوص، روشن است که در شمار یکی از مسئولیت‌های حکومت اسلامی نیز قرار دارد؛ چه اینکه اساساً تحقق امر به معروف و نهی از منکر یکی از ادله وجوب تشکیل حکومت اسلامی نیز به‌حساب می‌آید. [8]

از سوی دیگر، شکی نیست که حجاب، یک معروف دینی است که حکم شرعی آن در محدوده وظیفه امر به معروف قرار گرفته و ترک حجاب، یک منکر اجتماعی به‌حساب می‌آید که قابلیت نهی از منکر را دارد.

از این‌رو، بر اساس وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که یکی از فروع دین نیز به‌حساب می‌آید، بر حکومت دینی لازم است که نسبت به معروف حجاب، حساس بوده و ترک این معروف را در شمار منکرات به‌حساب آورده و از آن نهی کند.

این مطلب درباره نماز نیز جاری است و ترک نماز، مصداق منکر است، اما چون نمودی در عرصه عمومی ندارد، غالباً نوبت به نهی از منکر نمی‌رسد. بله، اگر کسی ترک نماز کرد و آن را علنی کرد، مشمول نهی از منکر می‌شود و می‌بایست متناسب با ضوابط امر به معروف و نهی از منکر، با او برخورد کرد.

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که نماز و روزه و حجاب و احکام شرعی دیگر، همگی مهم‌اند و بر دولت لازم است از آن‌ها حمایت کند؛ اما چون ترک آن‌ها گاهی نمودی در عرصه عمومی ندارد، مواجهه با آن‌ها متفاوت می‌شود. بر این اساس، روشن می‌شود که چرا حکومت در مواجهه با نماز، بیشتر به شکل ایجابی حمایت می‌کند، اما درباره حجاب که ترک آن نمود قابل‌توجهی در عرصه عمومی دارد، حساسیت بیشتری نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. به‌عنوان نمونه، حضرت علی(ع)، به هنگام خلافت، تمام زمین‌هایی را که عثمان به خویشان و نزدیکانش واگذار کرده بود، به بیت‌المال مسلمانان بازگرداند و سوگند یاد کرد که برای او هیچ اهمیتی ندارد که این زمین‌ها در ملک چه کسانی قرار گرفته باشد، تا چه رسد به اینکه آن‌ها هم‌عقیده باشند یا نباشند؛ شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، نشر هجرت، ۱۴۱۴ ق، خطبه ۱۵.
۲. شریف الرضی، نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.
۳. این مسئله در رساله‌های توضیح‌المسائل مراجع عظام تقلید، تحت عنوان «احکام پوشش» آمده است.
۴. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹ ش، ج ۱، ص ۲۳۷.
۵. حج، آیه ۳۲.
۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق، ج ۹۹، ص ۱۸.
۷. توبه، آیه ۷۱.
۸. مرتضوی، سید ضیاء، مسائل زنان، پرسشگری و شبهه‌شناسی، قم، نشر میثم تمار، ۱۳۸۵ ش، ص ۸۱.

شباهت‌های جنگ اُحد و جنگ رمضان

قضیه انسداد تنگه هرمز، اِعمال حاکمیت ملی بر آن و نیز اهمیت جغرافیایی و سیاسی آن به‌عنوان یک برگ برنده و ضمانت اجرایی برای رفع تحریم‌ها و قدرت چانه‌زنی بالا در مذاکرات احتمالی به‌منظور اِعمال قدرت و گرفتنِ امتیاز از طرف مقابل، یادآور همان کوه «عینین» و حوادث پیرامون آن در جنگ اُحد است.

در جنگ رمضان که از سوی دشمن آمریکایی ـ صهیونیستی در اسفند ۱۴۰۴ ش بر ملت شریف ایران اسلامی تحمیل شد، حوادثی رقم خورد که می‌توان با کمی تأمل، شباهت‌هایی را میان آن و نبرد اُحد در صدر اسلام مشاهده کرد. درواقع، جنگ اُحد یک عبرت بزرگ و بی‌نظیر تاریخی پیش روی جمهوری اسلامی قرار داد تا در پرتو آن بتوان این جنگ را با قوت و پیروزی ادامه داد.

برخی از شباهت‌های بین جنگ اُحد و جنگ رمضان

۱. کارشکنی و خیانت مزدوران داخلی

در ابتدا و نیز در خلال جنگ اُحد، عده‌ای از منافقان، مسلمانان را از تقابل با مشرکان قریش برحذر داشتند. برای مثال می‌گفتند که اگر مسلمانان از ما پیروی می‌کردند (درحالی‌که خودشان از حمایت مسلمانان دست کشیده بودند)، کشته نمی‌شدند. [1]

در جنگ رمضان افرادی بودند که می‌گفتند اگر ما رفتار خودمان را اصلاح می‌کردیم و شعار «مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل» نمی‌دادیم و آن‌ها را تحریک نمی‌کردیم، به ما حمله نمی‌شد و باید دنبال این بگردیم که ما چه کردیم که آن‌ها به مدرسه شجره طیبه میناب حمله کرده و بیش از ۱۰۰ کودک را به شهادت رساندند.

۲. وجود سستی و ضعف در برخی مسلمانان

در جنگ اُحد، تعدادی از منافقان به سرکردگی عبدالله بن اُبی از دستورات پیامبر سرپیچی کرده و قبل از جنگ، به همراه ۳۰۰ نفر میدان را خالی کردند و به مدینه بازگشتند. [2]

برخی دیگر از مسلمانان نیز در حین نبرد (بعد از شایعه قتل پیامبر اکرم) از میدان گریختند؛ حتی برخی از آنان چنان گریختند که سه روز بعد (وقتی کارزار تمام شده بود) نزد حضرت بازگشتند. [3]

در جنگ تحمیلی رمضان هم عده‌ای از ایرانیانی که در داخل ایران زندگی می‌کردند، نه‌تنها کمکی به جبهه داخلی و رزمندگان اسلام نکردند، بلکه میدان را رها کرده و از ایران گریختند و در کنار هم‌وطنان خویش برای حمایت از نیروهای مسلح هیچ اقدامی انجام ندادند؛ آن‌ها حتی بر ضد دشمن موضع‌گیری و با ملت ایران همدردی نکردند.

۳. نبرد رسانه‌ای تمام‌عیار بر ضد جبهه اسلام

یکی از حربه‌های کارساز که در جنگ اُحد توسط مشرکان به کار گرفته شد و سبب شد تا بسیاری از مسلمانان دست از یاری پیامبر کشیده و فرار را بر قرار ترجیح دهند، انتشار شایعه کشته‌شدن پیامبر در میان مسلمانان بود و اگر رشادت‌های حضرت علی (ع) و برخی دیگر از مسلمانان نبود، کار اسلام و پیامبر به انتها رسیده بود. [4] همین ابزار جنگ نرم در حین نبرد رمضان و حتی در ایام آتش‌بس به دفعات توسط جبهه آمریکایی ـ صهیونیستی استفاده شد. انتشار اخبار و توئیت‌های پیروزمندانه دشمن و رسانه‌های وابسته به آن درباره تسلیم‌شدن و موافقت سران ایران با پیشنهادهای ترامپ و یا پخش‌کردن اخباری در زمینه شهادت حضرت آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای به‌منظور ایجاد تردید و تزلزل و نیز شکاف میان مردم و دولت، از شباهت‌های جنگ اُحد و جنگ رمضان در عصر کنونی است.

یکی از سرنوشت‌سازترین و درعین‌حال تلخ‌ترین حوادثی که در اُحد رقم خورد و نتیجه جنگ را ۱۸۰ درجه تغییر داد، مسئله عدم اطاعت‌پذیری برخی مسلمانان از فرمان‌های حضرت رسول بود.

۴. عدم ولایت‌پذیری و سرپیچی از دستورات فرماندهی کل قوا

یکی از سرنوشت‌سازترین و درعین‌حال تلخ‌ترین حوادثی که در اُحد رقم خورد و نتیجه جنگ را ۱۸۰ درجه تغییر داد، مسئله عدم اطاعت‌پذیری برخی مسلمانان از فرمان‌های حضرت رسول بود. قبل از اینکه جنگ شروع شود، پیامبر اکرم که پی به اهمیت راهبردی تپه عینین (جبل الرماه) برده بودند، به ۵۰ نفر از مسلمانان دستور دادند تا در این تنگه مستقر شده و تحت هیچ شرایطی (چه پیروزی و چه شکست) این نقطه حساس را رها نکنند تا دستور بعدی صادر شود؛ اما متأسفانه، بعدازاینکه در مرحله اول جنگ، مسلمانان پیروز شدند، برخی از مسلمانان بدون اجازه حضرت مشغول جمع‌آوری غنائم شدند؛ این ۵۰ نفر که بالای تپه مستقر بودند، با تماشای این صحنه، به گمان اینکه جنگ با پیروزی قاطع مسلمانان تمام شده است و از ترس اینکه از کسب غنیمت بی‌نصیب بمانند، دستورات پیامبر را فراموش کردند (تعداد زیادی از آن‌ها حتی دستور فرمانده خود را گوش ندادند) و برای جمع‌آوری غنائم تنگه را رها کردند.

در این اثنا، خالد بن ولید با سپاهی چندصدنفره که از قبل آماده تزلزل و سستی از جانب مسلمانان در این منطقه بودند، از به‌هم‌ریختگی این گروه ۵۰ نفری نهایت استفاده را برده و به آنان حمله کرد و آنان را به شهادت رساند و موفق شد تا با دور زدن این تپه، از پشت سر به سپاه اسلام حمله کند. فراریان قریش نیز با مشاهده این وضعیت، دوباره بازگشته و با مسلمانان درگیر شدند.

درواقع، سپاه به‌هم‌ریخته مسلمانان از دو طرف مورد هجوم قرار گرفتند که در اثر آن، بسیاری از مسلمانان ازجمله حمزه سیدالشهدا به شهادت رسید و تعداد زیادی از مسلمانان پا به فرار گذاشته و شخص پیامبر نیز مجروح شدند که اگر دلاوری و جان‌فشانی امیرالمؤمنین و نیز تعدادی دیگر از مسلمانان نبود، ایشان نیز به شهادت می‌رسیدند.

قضیه انسداد تنگه هرمز، اِعمال حاکمیت ملی بر آن و نیز اهمیت جغرافیاییِ و سیاسی آن به‌عنوان یک برگ برنده و ضمانت اجرایی برای رفع تحریم‌ها و قدرت چانه‌زنی بالا در مذاکرات احتمالی به‌منظور اِعمال قدرت و گرفتن امتیاز از طرف مقابل، یادآور همان کوه «عینین» و حوادث پیرامون آن در جنگ اُحد است.

به همین موازات و با همین اهمیت، می‌توان به حضور شبانه مردم در خیابان‌ها اشاره کرد که در حال حاضر باطل‌السحر توطئه‌ها و فتنه‌های دشمن در لحظات آتش‌بس یا سکوت جنگی است.

آنچه این مسئله را بسیار برجسته می‌کند، دستور و مطالبه هوشمندانه رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای از ملت ایران در زمینه حفظ خیابان‌ها و خالی‌نکردن این عرصه برای مزدوران داخلی دشمن است.درواقع تا زمانی که ملت شریف ایران از دستورات و خواسته‌های رهبری تبعیت کنند و تا زمان صدور فرمان ثانویه مبنی بر اتمام جنگ و رفع خطر از سوی دشمن، خیابان‌ها را تخلیه نکنند، پیروزی از آنِ جمهوری اسلامی خواهد بود، گرچه نیازمند صبر و استقامت و تاب‌آوری بالایی دارد.

تجربه تاریخی بر ما حکم می‌کند که همچنان تنگه هرمز را حفظ کرده و پرشورتر از قبل در خیابان‌ها حضور داشته باشیم.

نتیجه‌گیری

با دقت در نبرد رمضان که از سوی ائتلاف آمریکایی ـ صهیونیستی و غربی ـ عربی بر ملت شریف ایران تحمیل شد و تطبیق آن با جنگ اُحد در صدر اسلام، می‌توان شباهت‌های معناداری را یافت که در صورت عبرت‌گیری از آن‌ها به‌عنوان سنت‌های الهی، پیروزی قطعی و حتمی را نصیب جمهوری اسلامی و جبهه اسلام خواهد کرد. برخی از این شباهت‌ها به این ترتیب هستند:

۱. کارشکنی و خیانت مزدوران داخلی؛
۲. وجود سستی و ضعف در برخی مسلمانان؛
۳. نبرد رسانه‌ای تمام‌عیار بر ضد جبهه اسلام؛
۴. عدم ولایت‌پذیری و سرپیچی از دستورات فرماندهی کل قوا.

پی‌نوشت‌ها:

۱- آل عمران، ۱۶۷.
۲- ابن هشام، السیره النبویه، دار المعرفه، ج ۲، ص ۶۴.
۳- آل عمران، ۱۵۳؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعه الثالثه، ۱۴۲۰ ق، ج ۹، ص ۳۹۸؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، الطبعه الأولی، ۱۴۱۲ ق، ج ۳، ص ۱۰۷۴.
۴- واقدی، المغازی، تحقیق مارسدون جونز، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۹ ق، ج ۱، صص ۲۳۲ ـ ۲۳۵.

محمد تاج‌الدین



انتقام و قصاص در سیره اهل‌بیت(ع)

شبهه: چرا حضرت علی (ع) در یک وصیت‌نامه می‌فرماید قاتل را قصاص کنند و در یک نامه می‌گوید قاتل را ببخشید؟ چرا امام حسن (ع) وصیت نکردند که قاتلشان کشته شود؟

پاسخ: انتقام امری عقلایی است؛ به‌ویژه زمانی که بخشش پیامدهای منفی برای جامعه داشته باشد و سبب جری شدن قاتل و هم‌پیمانان او شود. بعد از فریاد انتقام‌خواهی امت مبعوث، عده‌ای خودباخته به صدا درآمدند که در سیره ائمه معصومان انتقام یافت نمی‌شود؛ برخی از اینان به نامه ۲۳ نهج‌البلاغه و عدم انتقام از جعده توسط امام حسن (ع) استناد می‌کنند.

در ادامه به بررسی این شبهه می‌پردازیم:

برخی از منابع تاریخی نقل کرده‌اند که حضرت علی (ع) فرمود: «این مرد (ابن ملجم) را پیش من بیاورید.» وقتی او را آوردند، امام فرمود: «ای دشمن خدا، مگر به تو نیکی نکرده بودم؟» گفت: «چرا» فرمود: «پس چرا چنین کردی؟» گفت: «شمشیرم را چهل صبحگاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین مخلوق خویش را با آن بکشد.» امام فرمود: «خودت با آن کشته می‌شوی که بدترین مخلوق خدایی.»

نگاهی به دو نامه امام علی (ع)

مطلب اول: در نامه ۴۶ نهج‌البلاغه، حضرت علی (ع) درباره قاتلش وصیت می‌کند: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً، تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ]؛ أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي، انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ؛ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ: ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم که در خون مسلمانان فرو رفته باشید و صدا برآورید که امیرالمؤمنین کشته شد. بدانید که جز قاتلم نباید به قصاص من کشته شود. اگر من از این ضربت که او زده است کشته شوم، شما نیز یک ضربت بر او زنید. اعضایش را قطع نکنید که من از رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: بپرهیزید از مثله کردن، حتی اگر سگ ولگرد باشد.» [1]

مطلب دوم: آن حضرت در نامه ۲۳ می‌فرماید: «إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ: اگر زنده بمانم، ولیّ دم خودم هستم و اگر از دنیا رفتم، فنا میعاد من است و اگر عفو کنم، عفو برای من موجب نزدیکی به خداست و برای شما نیکی در نزد خداست. بنابراین عفو کنید؛ آیا دوست ندارید خدا شما را بیامرزد.» [2]

هدف سید رضی از نگارش نهج‌البلاغه

سید رضی مهم‌ترین انگیزه خود از گردآوری نهج‌البلاغه را پاسخ به درخواست دوستانش برای جمع‌آوری سخنان فصیح و بلیغ امام علی (ع) دانسته است. هدف سید رضی در نهج‌البلاغه، جمع‌آوری جملاتی از آن حضرت بوده است که از نظر او بلاغت و فصاحت بیشتری داشته است [3]؛ ازاین‌رو سید رضی این هدف را در روش جمع‌آوری پیاده کرده است. بر همین اساس گاهی از یک خطبه یا نامه، فقراتی در نهج‌البلاغه گنجانده شده است که از نظر سید چنین ویژگی‌ای داشته است. [4] بنابراین برای استناد قطعی به فرمایش یا سیره حضرت علی (ع) باید به منابع پیش از سید رضی مراجعه کرد و دنبال کل نامه یا خطبه گشت.

بررسی دو نامه

در نامه ۲۳، بخشی از فرمایش امام آمده است؛ یعنی همه نامه ذکر نشده است؛ ازاین‌رو برای یافتن سایر مطالب و فقرات این نامه باید به سراغ منابع پیشین رفت. با جست‌وجوی اجمالی در اصول کافی، نامه کامل یافت می‌شود که در پایان آن امام علی (ع) به‌صراحت از امام حسن می‌خواهد تا در صورت انتقام یک شمشیر بزند؛ یعنی مضمون آن با نامه ۴۶ منافاتی ندارد.

در اصول کافی آمده است: «إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا ... أَ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً أَوْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يُقَصِّرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةٌ أَوْ تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَةٌ فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ ع فَقَالَ يَا بُنَيَّ ضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْثَمْ: اگر بمانم، خودم صاحب اختیار خونم هستم؛ و اگر بمیرم، مرگ، وعده‌گاه من است [اگر درگذرم].

گذشت برایم ثواب است و برای شما حسنه به شمار رود. گذشت کنید و چشم‌پوشید ... آیا نمی‌خواهید خدا شما را بیامرزد؟ وای، چه اندازه دریغ و افسوس دارد غافلی که عمرش به مسئولیت او گذشته و روزگارش او را به بدبختی کشانده است. خدا ما را و شما را از کسانی قرار دهد که از اطاعت خدا روی به دیگر سو نکنند و پس از مرگ در زبونی و شکنجه نیفتد. همانا ما از آن خداییم و به او پاینده‌ایم.

سپس رو به حسن (ع) کرد و فرمود: پسر جانم، یک ضربت به جای یک ضربت، مبادا گناه ورزی.» [5] بنابراین در هر دو فرمایش، امام علی(ع) بیش از یک ضربه را نهی کامل می‌کنند، نه انتقام و قصاص را.

برخی از منابع تاریخی نیز نقل کرده‌اند که حضرت علی (ع) فرمود: «این مرد را پیش من بیاورید.» وقتی او را آوردند، امام فرمود: «ای دشمن خدا، مگر به تو نیکی نکرده بودم؟» گفت: «چرا» فرمود: «پس چرا چنین کردی؟» گفت: «شمشیرم را چهل صبحگاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین مخلوق خویش را با آن بکشد.» امام فرمود: «خودت با آن کشته می‌شوی که بدترین مخلوق خدایی.» [6]

در این بیان امام (ع) به‌روشنی از قتل وی سخن می‌گوید.

کشته شدن ابن ملجم توسط امام حسن (ع)

شیخ مفید بیان می‌کند: «فَلَمَّا قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ فَرَغَ أَهْلُهُ مِنْ دَفْنِهِ جَلَسَ الْحَسَنُ ع وَ أَمَرَ أَنْ يُؤْتَى بِابْنِ مُلْجَمٍ فَجِيءَ بِهِ فَلَمَّا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ قَتَلْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعْظَمْتَ الْفَسَادَ فِي الدِّينِ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ» [7]؛ هنگامی که امیرالمؤمنین از دنیا رفت و خانواده‌اش از دفن او فارغ شدند، امام حسن (ع) دستور داد که ابن ملجم را بیاورند.

او و وقتی که در برابر امام حسن ایستاد، حضرت به او گفت: ای دشمن خدا، تو امیرالمؤمنین را کشتی و فساد بزرگی در دین خدا ایجاد کردی. آنگاه دستور داد گردن او را زدند.

منابع دیگر نیز نقل کرده‌اند که امام حسن (ع) خود عهده‌دار انتقام شد و با یک ضربت کار ابن ملجم را تمام کرد. [8]

چرایی عدم قصاص جعده

برخی گفته‌اند اگر سیره امام حسن (ع) بر قصاص قاتل و انتقام از وی است، چرا در ماجرای شهادت خودشان به جعده از امام حسین (ع) تقاضا کرد که خویشتن‌داری کند؟

در گزارش‌ها آمده است وقتی لحظه شهادت امام حسن (ع) نزدیک شد، آن حضرت برادرش حسین (ع) را طلب کرد و در آن لحظات پایانی به او فرمود: «مرا مسموم کرده‌اند و امروز پاره‌جگرم در میان تشت افتاد؛ می‌دانم چه کسی این جفا را بر من کرده است و این ظلم از کجا سرچشمه می‌گیرد.

من در پیشگاه خدا با وی دشمنی خواهم کرد؛ ولی سوگند به حقی که بر تو دارم، از تو می‌خواهم که این پیشامد و مرتکب آن را تعقیب مکن و منتظر قضای الهی درباره من باش.» [9]

همچنین در وصیت امام حسن (ع) تعابیری نظیر «لَا تُهْرِقَنَّ فِي أَمْرِي مَحْجَمَةَ دَمٍ» یا «یا أخی إیاک أن تسفک الدماء فیّ» [10] آمده است.

دو تفاوت بین این دو شهادت و دو قاتل وجود دارد:

یک) ابن ملجم پشیمان نیست: «لما جیء بابن ملجم إلی الحسن ع قال إنی أرید أن أُسارّک بکلمه فأَبَی الحسن ع و قال إنه یرید أن یعضّ أُذُنی فقال ابن ملجم و الله لو مکننی منها لأخذتها من صُماخه فإذا کان هذا فعاله فی الحال التی هو علیها مترقبا للقتل و حقده إلی هذه الغایه فکیف یکون من هو مخلی الرابطه؛ چون ابن ملجم را نزد حضرت امام حسن آوردند، به آن حضرت گفت که یک کلمه با شما آهسته می‌خواهم بگویم.

آن حضرت امتناع کردند و فرمودند: غرضش آن است که گوش مرا به دندان بگیرد. پس آن ملعون گفت: والله که اگر می‌گذاشت، گوشش را از سرش جدا می‌کرد.» [11]

کسی که در آستانه کشته شدن باز هم به دنبال چنین عملی است، در صورت آزادی چه واکنشی رقم خواهد زد؟!

انتقام امری عقلانی است و زمانی که قاتلی خطرناک باشد و رها کردن وی جامعه را با مشکلاتی مواجه کند، انتقام بر بخشش مقدم می‌شود.

در گزارشی که در سطور پیش از طبری و دیگران نقل شد و امام چرایی این جنایت را از ابن ملجم پرسید، او بدون بروز ذره‌ای پشیمانی از کرده خود، گفت: «شمشیرم را چهل صبحگاه تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین مخلوق خویش را با آن بکشد» [12]؛ در این سخن وی هیچ ابراز ناراحتی نیست، بلکه به کار خود افتخار می‌کند.

دو) در زمان قصاص ابن ملجم، امام حسن (ع) حاکم بود؛ اما در ماجرای جعده، امام حسین (ع) به‌صورت ظاهری حاکم نبود؛ درحالی‌که اجرای قصاص نیاز به قدرت حکومتی است.

بنابراین اگر جعده را می‌کشت، چه‌بسا معاویه که خلیفه رسمی بود، بهانه می‌یافت تا به امام فشار بیاورد و از امام بخواهد برای اثبات جرم جعده، ادله محکمه‌پسند از جمله شاهد یا اقرار قاتل بیاورد و چنین ادله‌ای در دسترس نبود.

امام می‌دانست جعده قاتل است؛ اما آیا با ادله شرعی می‌توانست در دادگاه آن را ثابت کند؟ همین امر بهانه‌ای می‌شد تا امام را مجرم معرفی کنند و با تبلیغات وسیع، حتی صلاحیت خلیفه شدن امام بر مبنای صلح‌نامه را زیر سؤال برند؛ زیرا طبق برخی از گزارش‌ها، بعد از معاویه باید امام حسن (ع) خلیفه شود و در صورت نبود ایشان، امام حسین (ع) خلیفه می‌شد. [13]

آیا با مجرم معرفی کردن امام، مجالی برای ایشان می‌ماند تا به صلح‌نامه استناد کند؟ آیا راه برای ولایت عهدی یزید که بزرگ‌ترین مانع امام حسین (ع) بود، باز نمی‌شد؟ آیا امام می‌توانست حماسه کربلا را رقم بزند؟ آن‌ها به‌راحتی امام حسین (ع) را یا از سر راه برمی‌داشتند یا ترور شخصیت می‌کردند و هیچ پیامدی برایشان نداشت.

نتیجه

بخشش مقدم بر انتقام است؛ با وجود این، انتقام امری عقلانی است. زمانی که قاتلی خطرناک باشد و رها کردن وی جامعه را با مشکلاتی مواجه کند، انتقام بر بخشش مقدم می‌شود. برخی با استناد به دو نقل از امام علی (ع) و قصاص نشدن جعده از سوی امام حسین (ع)، قصد دارند بگویند که در سیره معصومان انتقام جایی نداشته است؛ اما بر اساس آنچه بیان شد، به‌روشنی ثابت می‌شود که در سیره آن بزرگواران انتقام از قاتلان خطرناک و جانی اتفاق افتاده است و به آن امر کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- محمد بن حسین سید رضی؛ نهج‌البلاغه؛ تصحیح: صبحی صالح؛ قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق، خطبه ۴۷، ص ۴۲۲.
۲- همان؛ نامه ۲۳، ص ۳۷۸.
۳ و ۴- همان؛ مقدمه، صص ۳۴ و ۳۵.
۵- محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ مصحح: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ چ ۴، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۹۹.
۶- محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم والملوک؛ تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چ ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ ق، ج ۵، ص ۱۴۵. ابوعلی مسکویه رازی؛ تجارب الأمم؛ تحقیق: ابوالقاسم امامی؛ چ ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۵۶۷. محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی؛ الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الإسلامیه؛ تحقیق: عبدالقادر محمد مایو؛ بیروت: دار القلم العربی، ۱۴۱۸، ص ۱۰۶.
۷- محمد بن محمد شیخ مفید؛ الارشاد؛ بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۲۲.
۸- علی بن محمد خزاز رازی؛ کفایه الأثر؛ مصحح: عبداللطیف حسینی کوه‌کمری؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱ ق، ص ۱۶۲.
۹- محمد بن محمد شیخ مفید؛ الارشاد؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۱۷.
۱۰- ابن عساکر علی بن حسن شافعی؛ تاریخ مدینه دمشق؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق، ج ۱۳، ص ۲۹۱.
۱۱- عبدالکریم بن احمد ابن طاووس؛ فرحه الغری؛ قم: منشورات الرضی، [بی‌تا]، ص ۱۹.
۱۲- محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم والملوک؛ ج ۵، ص ۱۴۵.
۱۳- ابن اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶)؛ تحقیق: غلامرضا طباطبایی مجد؛ تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۱۲.

***مصطفی محسنی**